

نقد آرای عثمان خمیس در کتاب نگرشی نو به تاریخ صدر اسلام در پندارانگاری واقعه غدیر

محمدرضا حاجی اسماعیلی*

زهره کیانی**

چکیده

غدیر را باید ثمره نبوت و میوه رسالت و تعیین‌کننده خط‌مشی مسلمانان تا قیامت دانست، نه فقط یک واقعه تاریخی؛ اگرچه برخی همواره برآنند که از فروغ این حقیقت تابناک، کاسته و با طرح پرسش‌هایی بی‌اساس، آن را مخدوش و یا به‌گونه‌ای مورد پسند خود تفسیر کنند. پژوهش حاضر در راستای نقد آرای عثمان خمیس در کتاب نگرشی نو به تاریخ صدر اسلام و پاسخگویی به اصلی‌ترین پرسش‌های پیرامون غدیر، همانند: موقعیت جغرافیایی غدیر، آیه ولایت و دلالت معنای واژه «مولا»، ادعای عدم حضور امام علی (ع) در مکه و غدیر، استناد به آیه شورا در موضوع جانشینی، متن صحیح حدیث ثقلین و سبب و مکان نزول آیه اکمال، نگاشته شده و با استناد به براهین عقلی و نقلی، مستندات شیعه را در مواجهه با پندارانگاری این واقعه تاریخی تبیین کرده است.

کلیدواژه‌ها: جغرافیای غدیر، حدیث غدیر، حدیث ثقلین، واژه «مولى» و آیه ولایت، شورا، آیه اکمال.

۱. مقدمه

تاکنون پیرامون موضوع غدیر، به‌دلیل اهمیت آن، آثار متنوع فراوان و پژوهش‌های گسترده‌ای

* استادیار گروه الهیات، دانشگاه اصفهان (نویسنده مسئول) M.Hajis1@yahoo.com

** کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث kianizohreh@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۵/۳

انجام گرفته است؛ اما این مقاله بر آن است تا به پرسش‌های اصلی که از سوی مخالفان در گذشته و حال مطرح شده است، یک‌جا و مستند پاسخ دهد. اصلی‌ترین پرسش‌های مطرح شده درباره «غدیر»، عبارت‌اند از: موقعیت جغرافیایی آن، متن صحیح حدیث ثقلین (کتاب‌الله سستی یا عترتی)، سند و متن خطبه غدیر، دلالت معنایی واژه «مولی»، مسئله شورا و سبب و مکان نزول آیه اکمال. بر این اساس، در این مقاله، ابتدا معنای لغوی «غدیر» و واژه‌های مربوط به آن، و سپس موقعیت جغرافیایی غدیر و منطقه جحفه، تبیین و پس از آن، به دیگر پرسش‌ها، مانند حضور حضرت علی (ع) در مکه و سپس در غدیر پاسخ داده شده است. به دنبال آن، سبب صدور حدیث غدیر از منابع تاریخی و روایی شیعه و سنی بررسی و تبیین شده که سبب آن، اعلان وصایت و امامت حضرت علی (ع) بوده است. در این میان، تلخیصی از متن مقابله‌شده خطبه، براساس روایات منقول نیز ارائه شده است. سپس معنای واژه «مولی» در آیه ولایت و حدیث غدیر بررسی و مشخص شده است که معنای حاصل از آن، براساس منابع لغوی، سیاق و دیگر شواهد و قراین، مفهوم «اولی به تصرف» است، نه دوستی. در ضمن، به دیگر پرسش‌های مطرح شده پیرامون آیه ولایت نیز پاسخ داده شده و بعد از آن، به حدیث ثقلین و سند روایاتی که در متن آن «کتاب‌الله و سستی» آمده است، اشاره و ثابت شده است که این متن، نزد علمای رجال، مردود و غیرقابل قبول است. در ادامه، درباره مسئله شورا و تعیین جانشین پیامبر (ص) از سوی مردم و این دیدگاه، نقد و بررسی انجام گرفته، سپس، سبب و مکان نزول آیه اکمال، بررسی و نزول آن در حجة‌الوداع به منظور اعلام ولایت و وصایت امیرالمؤمنین علی (ع) اثبات شده است.

۲. مفهوم‌شناسی واژه «غدیر» و واژگان پیوسته به آن

واژه «غدیر» از ماده «غدر» به معنای مکان فرورفته در زمین است که در آن، آب باران یا سیل جمع می‌شود و تا مدتی باقی می‌ماند. لغت‌پژوهان، برای علت نامگذاری آبگیر به غدیر که صفت مشابه است، دو دلیل ذکر کرده‌اند:

الف) این واژه، اسم مفعول از ماده «مغادره»، به معنای رفتن و باقی گذاشتن است و منظور آن است که سیل، آبگیر را پر می‌کند و آن را با آبش رها می‌کند و می‌رود.

ب) این واژه، اسم فاعل از ماده «غدر»، به معنای حيله است و منظور آن است که آبگیر با آب فراوانی که دارد، واردینش را می‌ترساند و هنگام شدت احتیاج، آبش تمام می‌شود. (حسینی، ۱۴۱۴: ۱۰/۲۹۴؛ ابن منظور، ۱۴۰۷: ۲۲؛ یاقوت حموی، بی‌تا: ۳/۲۴۸)

۳. خم

یاقوت حموی از زمخشری نقل کرده است که «خم»، اسم مردی رنگ‌کار بوده و غدیری را که بین مکه و مدینه در جحفه است، به او نسبت داده‌اند و یا به اعتبار معنای لغوی «خم» است که به معنای زلال و پاک است و به این «غدیر» به خاطر پاکی و زلالی آبش «خم» گفته‌اند. حازمی می‌گوید: خم، مسیر سیلی بین مکه و مدینه است، در نزدیکی جحفه، و در آن آبگیری است و عرب، مسیر سیل را «وادی» گوید. (یاقوت حموی، بی‌تا: ۳/ ۲۴۸؛ انصاری، ۱۳۸۳: ۴۰)

۴. موقعیت جغرافیایی جحفه و غدیرخم

«جحفه»، دهی است بزرگ، بین راه مکه و مدینه و در شمال غربی مکه که در قدیم آن را «مهیعه» می‌نامیدند؛ ولی بعدها به جحفه تغییر نام داد؛ زیرا جحفه به معنای کوچ است و در آن ایام، سیل‌های مخرب، باعث کوچ مردم آن دیار شده بود (یاقوت حموی، بی‌تا: ۱/ ۱۱۱). درباره موقعیت جغرافیایی غدیرخم، عثمان خمیس، نویسنده و هابی کتاب نگرشی نوبه تاریخ صدر اسلام، آورده است که «غدیرخم» محلی است در جحفه و ۲۵۰ کیلومتر از مکه فاصله دارد و این‌که می‌گویند سه راهی است که از آن‌جا حجاج متفرق می‌شوند و هر یک به شهر یا کشور خود می‌رود، دروغ است؛ چراکه محل تجمع حجاج مکه است و همان‌جا از هم جدا می‌شوند (خمیس، ۱۳۸۵: ۲۱۸).

حال آن‌که منابع تاریخی و جغرافیایی، همه حکایت از آن دارند که جحفه، سه راهی است بین مکه و مدینه و مسیر ارتباطی مکه، مصر، عراق و شام است. برای اثبات این مطلب، ابتدا از یافته‌های پژوهشگر جغرافیدان، مرحوم سیدمحمدباقر نجفی - که خود در منطقه جحفه حاضر شده و با بررسی آثار موجود در آن ناحیه و استفاده از اطلاعات جغرافیایی جدید و منابع کهن، از جمله کتاب‌های المناسک و اماکن طرق الحج، معجم مستعجم، معجم البلدان، طریق الهجرة، وفاء الوفاء و دیگر منابع، موقعیت جغرافیایی غدیرخم را تبیین کرده است - استفاده می‌کنیم و یافته‌های او که تأییدی است بر مسیر ارتباطی جحفه، همراه با شواهد دیگری از کتاب‌های تاریخی و جغرافیایی ارائه می‌شود. تلخیص گزارش مرحوم نجفی به شرح زیر است:

مقیات جحفه در عرض جغرافیایی ۲۲/۵۴۴ و طول ۳۹/۵۷ قرار دارد. با حرکت از مسجد میقات جحفه به سمت شمال شرقی و قرارگرفتن در برقاء القطیعا در سمت شمال غربی، آثار

بنای تاریخی عظیمی را مشاهده می‌کنیم که در میان رمل‌ها فرو رفته است و مردم منطقه به آن «قصر علیا» می‌گویند. این بنا در حله میان حره شرقی که آن را «ابوبره» گویند و حره جنوبی که به «الغروریه» مشهور است، قرار دارد که دقیقاً در ۱۶ کیلومتری شهر رایغ در کنار دریای سرخ و ۴ کیلومتری شرق جاده ساحلی مدینه، جدّه و مکه است. وجود چنین بنای برافراشته‌ای از قرون گذشته، نشانگر مرکزیت وادی‌ای در جحفه است.

بقایای این بنای تاریخی با دیوارهایی به ارتفاع ۸ متر و طول ۳۳ متر، در مجموع، دارای ۱۰۸۹ مترمربع مساحت است و در مجتمع کم‌سکنه‌ای، مانند جحفه در قرن سوم و چهارم، ممکن نیست فقط یک دژ نظامی بوده باشد؛ بلکه قسمتی از حصار بوده است که اهل جحفه در آن به سر می‌برده‌اند و در آن، از مصریان و مغربیان راهی حج عمره پذیرایی می‌کردند تا تدارکات سفر آنان را از میقات جحفه تا مکه فراهم سازند. این امر مطابق با سخن امام حربی است که در اواخر قرن سوم می‌زیسته و نوشته است: «جحفه علیها حصن و بابان و المنازل فی السوق داخل الحصن» (اصطخری، ۱۳۰۴: ۴۵۷).

محدوده این حصار در ۴ یا ۵ کیلومتری مسجد میقات جحفه است، مطابق آنچه بکری اندلسی گفته است:

فی اول الجحفة مسجد النبی به موضع یقال له عزور و فی اخرها مسجد للنبی یقال له مسجد الائمة و غدیر خم علی ثلاثة امیال من جحفة ... و هی الغیضة المتسمی بجم.
(بکری اندلسی، ۱۴۰۳: ۳۶۸)

از آن‌جا که به تصریح همه پژوهشگران قدیم، دو مسجد در جحفه به نام پیامبر ساخته شده بود، یکی میقات برای احرام که همه شواهد و قراین تاریخی - جغرافیایی اثبات می‌کند که محل مسجد میقات از مرکز جحفه دور بوده است و مسجد دیگر، مسجد غدیر است؛ به یاد خطبه غدیر. تردیدی وجود ندارد که «مسجد عزور» که الحربی آن را «مسجد النبی» دانسته است، ممکن نیست غیر از «مسجد غدیر» خم بوده باشد.

جغرافی‌دانان دانشگاه ملک عبدالعزیز جدّه، مسجد الائمة را همان مسجد جنوبی می‌دانند و در رساله/مارة رایغ به صراحت نوشته‌اند: «مسجد الائمة هو فی موضع میقات». مسلماً نام عزور در زمان حربی، همان مسجد غدیر خم در منابع تاریخی - جغرافیایی قرن‌های سوم تا ششم است که از قرن ششم ویران شده است؛ در حالی که قبل از آن جغرافی‌دانان از آن به آبادانی یاد کرده‌اند؛ از جمله در اثر جغرافیایی متعلق به قرن سوم به نام الاطلاق/النفیسه آمده است: «جحفه، قریه بزرگی است که در آن، بازاری است که آب شربش از چاه است» و مقدسی در احسن التقاسیم آورده است: «جحفه، شهری است آباد»، و بکری در قرن پنجم

همین گونه از جحفه یاد کرده است. ولی جحفه به سرنوشتی دچار می‌شود که یاقوت حموی (م ۶۱۶ هـ) در *معجم البلدان* می‌نویسد: «و هی الان خراب» (یاقوت حموی، بی‌تا: ۱/ ۱۱۱)؛ علت آن، روی کار آمدن ایوبیان است (۵۶۴ - ۶۷۴) که با رونق دادن به بندر جده، باعث شدند جحفه رو به ویرانی نهد و این علاوه بر عواملی است که دیگر حکومت‌ها انجام دادند؛ از جمله عباسیان که تمرکز مردمی حول مکان غدیر را پراکنده کردند.

بنا بر آنچه ذکر شد، روشن می‌شود که محل غدیر، دورتر از محل میقات جحفه بوده است؛ البته فاصله جحفه تا غدیر در هر قرن متفاوت بیان شده است، زیرا تعیین محدوده جنوبی جحفه، به دلیل این که در مسیر سیل بوده، در هر قرنی تفاوت داشته است. اگر فاصله ۳ میل را از کانون میقات جحفه محاسبه کنیم، حدوداً محل بنای تاریخی در محدوده مسجد غدیر خم بوده، زیرا فاصله میان مسجد میقات تا بقایای بنای تاریخی، حدود ۴ تا ۵ کیلومتر است؛ باتوجه به این که هر میل عربی، ۱۷۰۰ متر است، با آنچه امام حربی، بکری اندلسی، زمخشری و نودی اذعان داشته‌اند، تطبیق اصولی دارد.

جغرافی‌دانان و پژوهشگران اذعان داشته‌اند: «غدیر خم عند جحفه»؛ و همه از محل آن به عنوان مسجدی به نام «غدیر خم» یاد کرده‌اند که لااقل ۵ قرن در معرض دید جغرافی‌دانان و محل عبادت راهیان مکه و مدینه بوده است. جحفه یا مهیعه که در منابع متعدد به آبگیرهای آن در مسیر ارتباطی میان مکه، مصر، عراق و شام اشاره شده، در مسیر بازگشت پیامبر (ص) از مکه به سوی مدینه قرار داشته است.

عاتق بن غیث بلادی در کتاب *معجم معالم الحجاز*، ذیل محل غدیر خم، به اقوال قدما بسنده کرده، مانند این که زمخشری گفته است: «غدیر خم بالجحفه و قیل هو علی ثلاثه امیال من جحفه و قال عرام دون الجحفه علی میل و قال الحازمی خم واد عند الجحفه بغدیر». در زمان هجرت پیامبر اسلام (ص)، جحفه، محل تلاقی کاروان‌ها بوده و بعدها در قرن دوم، به اعتبار واقعه غدیر، قبایلی نزدیک مسجد غدیر ساکن شدند و این منطقه در قرن‌های دوم تا پنجم مورد توجه حکومت‌های علوی در مدینه و مغرب و خلفای فاطمی در مصر بوده است. (نجفی، ۱۳۸۱: ۱۱۳)

علاوه بر منابع تاریخی و جغرافیایی پیش‌گفته، منابع لغوی هم غدیر خم را محلی بین مکه و مدینه معرفی کرده‌اند و اینک شواهد دیگری در اثبات موقعیت جغرافیایی غدیر و سه‌راهی بودن آن ذکر می‌شود. ابواسحاق ابراهیم اصطخری (م ۳۴۷ هـ) می‌گوید:

مردم مصر و فلسطین را چون از مدین گذشته باشند، دو راه است: یکی به مدینه شود و

راهی دیگر به ساحل دریا به جحفه برون آید و آنجا راه اهل عراق، دمشق، فلسطین و مصر یکی شود. (اصطخری، ۱۳۰۴: ۲۹)

نویسنده تاریخ تحلیلی اسلام نیز می نویسد:

مکه به سبب نزدیکی به دریای سرخ، از یک سو بر سر راه بازرگانی شام و فلسطین واقع شده و از سوی دیگر، واسطه ارتباط راه تجاری با یمن بوده، راه تجاری بخور، شبه جزیره را به شام و فلسطین متصل می ساخت. این راه از بندری در حضرموت، مجاور جنگل های بخور، آغاز می شد و از شهرهای سبوه و مآدب می گذشت و به موازات دریای سرخ تا پتره (پایتخت نبطیان) می رفت و در این جا وارد سه راهی می شد که یک راه به فلسطین و بندرهای صور و صیدا و دمشق و راه دیگر به نینوا و راه سوم به شبه جزیره سینا می رسید. (شهیدی، ۱۳۶۳: ۸)

بنابراین، موقعیت جغرافیایی غدیر و جحفه، دقیقاً همان گونه است که در منابع تاریخی - جغرافیایی ذکر شده است و جحفه، بین مکه و مدینه و مسیر ارتباطی عراق، شام و مصر قرار دارد و همه شواهد و قراین و آثار باقی مانده از آن نیز مؤید این مطلب است و از یافته های شیعه نیست.

۵. بررسی سبب صدور حدیث غدیر

عده ای بر آن اند که دلیل صدور حدیث غدیر، نه برای اعلان ولایت علی بن ابی طالب (ع) به جانشینی و امامت وی بعد از پیامبر (ص)، که به دلیل اعتراض به تقسیم غنایم و سخت گیری علی (ع) در جریان جنگ یمن بوده است. آنان حدیثی را از بریده بن الحصبیب شاهد می آورند که وی گفت: علی (ع) در تقسیم غنایم سخت گیری کرد و برای خود از خمس غنایم سهمی قرار داد و ما هنگام بازگشت از یمن، نود پیامبر (ص) رفتیم و به این کار علی (ع) اعتراض کردیم. پیامبر به من گفت: ای بریده! آیا از علی متنفری؟ گفتم بله! فرمود: از او متنفر نباش! او در خمس بیشتر از این ها حق دارد. یا در روایتی دیگر آمده است که پیامبر (ص) به بریده فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه». آنان روایت دیگری نزدیک به همین مضمون نیز از بیهقی نقل کرده اند و سبب صدور حدیث غدیر را مربوط به این اعتراض می دانند؛ از این رو گروهی با تمسک به همین دو روایت گفته اند: علی در زمان حجة الوداع در یمن بوده و در مکه و غدیر خم حضور نداشته است (ابن عساکر، بی تا: ۱۴۵؛ خمیس، ۱۳۸۵: ۲۲۰).

در پاسخ به این دیدگاه، باید برخی وقایع سال دهم هجری را مرور کرد. اگرچه روایات تاریخی تاحدودی مختلف نقل شده است، اصل مطلب در همه یکی است. پیامبر (ص) در سال دهم هجری فراخوان عمومی برای حج دادند و در برخی نقل‌ها آمده است که جمعیت بسیار از سرزمین‌های مختلف دیار عرب به مدینه آمدند و در آنجا جمع شدند تا از ابتدای این سفر با پیامبر همراهی کنند. پیامبر (ص) در تاریخ ۲۴ یا ۲۵ ذی‌قعدة از مکه بیرون آمد و حضرت فاطمه (س) و همهٔ امهات مؤمنین در این سفر حضور داشتند و به روایتی در این مسیر ۱۱۴ هزار نفر ملازم پیامبر بودند؛ اما قبل از عزیمت به حج، پیامبر (ص)، حضرت علی (ع) را همراه ۳۰۰ نفر به یمن و نجران فرستاد و او به پیامبر گفت: یا رسول‌الله! مرا به دیار جمعی از اهل کتاب می‌فرستی و من جوانم و چندان وقوف به علم قضا ندارم. پیامبر (ص) دست مبارک خود را بر سینهٔ علی گذاشت و فرمود: «اللهم ثبت لسانه و اهد قلبه». لاجرم علی (ع) در قضاوت به مرحله‌ای رسید که پیامبر (ص) فرمود: «اقضاکم علی» و نیز فرمود:

اگر خدای تعالی مردمی را به دست تو هدایت کند، بهتر است از آنچه که آفتاب بر آن طلوع یا غروب کند. (میرخواند، ۱۳۸۰: ۲/۱۵۹۶؛ طبری، ۱۳۵۶: ۴/۱۲۷۵)

پس از فتح یمن، درحین تقسیم غنائم، حضرت علی (ع) کنیزی را که حسن و ملاحظت بیشتری داشت به خود اختصاص داد. خالد که از سران سپاه بود، ناراحت شد و بریده را به سرعت با نامه‌ای مشتمل بر شکایت از حضرت علی (ع) به سوی پیامبر فرستاد. وقتی پیامبر (ص) نامه را خواند، از اعتراض آن‌ها به شدت ناراحت و برافروخته شد و فرمود:

ای بریده! به درستی که علی را حلال است از غنیمت آنچه مرا حلال است و علی بهترین مردمان است برای تو و قوم تو! او از من است و من از او. بعد از من هرکس من ولیّ اویم، علی ولیّ اوست. پرهیز کن از این‌که علی را دشمن داری که خدا تو را دشمن دارد». بریده گوید: بعد از آن، علی، محبوب‌ترین خلیق نزد من شد. (میرخواند، ۱۳۸۰: ۲/۱۶۰۰؛ طبری، ۱۳۵۶: ۴/۱۲۷۶؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۳/۱۱۹)

پس از فتح یمن و تقسیم غنائم، حضرت علی (ع) کسی از یاران خود را بر سپاه گماشت و خود به سرعت به مکه آمد تا همراه پیامبر، مراسم حج را به جا آورد. سپاهیان در غیاب علی (ع)، از غنائم استفاده کردند و حله‌های یمنی را پوشیدند. وقتی نزدیک مکه رسیدند، علی بن ابی طالب به استقبال آن‌ها رفت و از پوشیدن حله‌ها ناراحت شد و گفت: پیش از آن‌که نزد پیامبر برسید، حله‌ها را بیرون کنید! سپاهیان از سخت‌گیری او آزرده‌خاطر شدند و نزد پیامبر (ص) شکایت کردند. پیامبر (ص) بین آن‌ها سخنرانی کرد و فرمود:

از علی شکایت نکنید که او در راه خدا خشونت می‌کند.

و در روایاتی دیگر آمده است:

پیامبر درحالی که غضب در چهره‌اش نمایان بود، رو به معترضان کرد و فرمود: ماتریدون من علی ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی. (میرخواند، ۱۳۸۰: ۲/ ۱۶۰۰؛ طبری، ۱۳۵۶: ۴/ ۱۲۷۶؛ سیوطی، ۱۴۰۶: ۱۹۴؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۳/ ۱۱۹)

پس همان‌طور که عنوان شد، پس از تقسیم غنائم، حضرت علی (ع) به سرعت راهی مکه شد، چراکه پیامبر (ص) برای حج در مکه حضور داشت. علی (ع) چند شتر به نیت قربانی برای پیامبر با خود از یمن آورده بود. پیامبر (ص) از او پرسید: وقتی احرام بستنی، چه نیتی کردی؟ جواب داد: گفتم: خدایا! همان‌گونه احرام بستم که رسول تو احرام بسته است. پیامبر (ص) فرمود: من احرام حج بسته‌ام، تو نیز بر احرام خود ثابت باش و در قرباتی شریک من باش! (میرخواند، ۱۳۸۰: ۲/ ۱۶۱۰؛ طبری، ۱۳۵۶: ۴/ ۱۲۷۶؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ۱/ ۶۴۵)

پیامبر (ص) بعد از فریضه حج در مکه ساکن نشد؛ شبانه از مکه بیرون آمد و رهسپار مدینه شد و در جایی نزدیک جحفه که آن را «غدیرخم» گویند، خطبه‌ای خواند و امیرالمؤمنین را به‌عنوان ولی بعد از خود معرفی کرد. در منابع تاریخی، جزئیات مربوط به این حج به‌دقت ذکر شده است، ولی از آن‌جا که این پژوهش اهداف دیگری را دنبال می‌کند، از ذکر آن صرف‌نظر می‌شود.

بنابراین، نقل‌های تاریخی ثابت می‌کند که حضرت علی (ع) در مکه و پس از آن، در غدیر، همراه پیامبر (ص) بوده است؛ شکایت ناراضیان و پاسخ قاطع رسول‌الله هم در مکه در حضور حجاج بوده است، چراکه هم در جریان اعتراض بریده و هم سپاهیان گفته شده است وقتی به محضر پیامبر (ص) رسیدند، شکایت کردند و همه در مکه پیامبر را ملاقات کردند و پاسخ ایشان را شنیدند و در همان‌جا قائله ختم شد؛ درحالی که حدیث غدیر مربوط به روز ۱۸ ذی‌الحجه، بعد از خروج از مکه است و با توجه به این که سبب خاصی پیش نیامد که شاکیان در فاصله چند روز تجدید شکایت کنند و لازم باشد رسول‌الله چنین کنگره عظیمی را برای پاسخگویی ترتیب دهند، پس حدیث غدیر تنها مربوط به اعلام وصایت حضرت علی (ع) است، نه چیز دیگری و این مطلب به‌صراحت در تاریخ ذکر شده است.

۶. بررسی سند و متن حدیث غدیر

برخی از علمای عامه، حدیث غدیر را به این دلیل که در صحیح مسلم و بخاری ذکر نشده است، ضعیف شمرده‌اند؛ از جمله ملاسعد تفتازانی، قاضی عضد ایجی، میرسیدشریف جرجانی و نظایر ایشان (بندرچی، ۱۳۸۷: ۱۲۲). عثمان خمیس هم علاوه بر مورد فوق می‌گوید: در منابع دیگری هم که حدیث غدیر آمده است، فقط عبارت «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» آمده و ادامه آن از بافته‌های شیعه است و اهل بدعت، از این حدیث، جاننشینی بلافصل علی بن ابی طالب را استنباط می‌کنند و «مولی» را که به معنای ناصر و دوست است، به معنای اولی به تصرف می‌دانند (خمیس، ۱۳۸۵: ۲۱۷).

این در حالی است که حدیث غدیر بین شیعه و سنی، متواتر بوده و در کتاب‌های تاریخی و حدیثی اهل سنت، فراوان از آن یاد شده است؛ برای نمونه، فقط محمد بن جریر طبری خبر غدیر را در کتاب تاریخ کبیر از ۷۵ طریق نقل کرده است و کتابی هم ویژه حادثه غدیر به نام *الولایة*، تألیف و در آن، حدیث مذکور را از ۱۰۵ طریق نقل کرده است. این کتاب اکنون در دسترس نیست، اما تا قرن هشتم هجری در دست عده‌ای از علما بوده است (غروی، ۱۳۷۹: ۶۸؛ انصاری، ۱۳۷۴: ۱۲۱؛ رضوانی، ۱۳۸۴: ۱۱۵). ابن حجر درباره حدیث غدیر می‌گوید: این حدیث را ابن عقده، تصحیح و آن را از طریق ۷۰ صحابی یا بیشتر نقل کرده است (رضوانی، ۱۳۸۴: ۱۱۶). این حدیث به قدری متواتر است که هیچ شکی در آن نیست و ۱۱۰ تن از صحابه آن را نقل کرده‌اند (سبحانی، ۱۳۷۹: ۲۴؛ امینی، ۱۳۴۰: ۲۱۶).

شمس‌الدین ذهبی از بزرگان اهل سنت می‌گوید: حدیث «من کنت مولاه» دارای طرق خوبی است و من جداگانه آن‌ها را در کتابی آورده‌ام (رضوانی، ۱۳۸۴: ۱۱۵). ابن جزری شافعی در کتاب خود، به نام *اسنی المطالب فی مناقب علی بن ابی طالب*، تواتر حدیث غدیر را از طرق مختلف ثابت کرده و منکرش را جاهل یا متعصب خوانده و گفته است: آن کس که برای حدیث غدیر دلیل مطالبه کند، لجوج است، زیرا چنان ظاهر و مشهور است که هر کس علم به صدورش پیدا می‌کند (غروی، ۱۳۷۹: ۶۹).

متن کامل خطبه غدیر هم به سه طریق با اسناد متصل نقل شده است. انصاری در کتاب *اسرار غدیر* متنی از این خطبه ارائه می‌دهد که برگرفته از سه روایت «امام باقر (ع)، زید بن ارقم و حذیفه بن یمان» است که پس از مقابله و تطبیق آن در مدارک هفتگانه‌اش (*روضه الواعظین ابن قتال نیشابوری، الاحتجاج طبرسی، الیقین، التحصین و الاقبال*)

سیدبن طاوس، العدد القویة شیخ علی حلی و صراط مستقیم شیخ علی بیاضی) تنظیم و تلفیق شده است. علاوه بر این منابع، در کتاب‌های دیگری هم متن کامل خطبه غدیر موجود است. برای مثال، محمدبن جریر طبری در الولاية و البیاضی در صراط مستقیم نوشته‌اند: «باسناده الی زیدبن ارقم لما نزل النبی بغدیر خم فی حشدید امر با الدّوحات فقمت و نادى الصلاة جامعه فاجتمعنا فخطب خطبة بالغة ثم قال ان الله تعالى انزل ...» و خطبه را کامل می‌آورند (انصاری، ۱۳۸۳: ۱۲۲؛ انصاری، ۱۳۷۴: ۹۵). انصاری نتیجه مقابله خود را چنین ذکر می‌کند:

الف) روایت امام باقر(ع)، زیدبن ارقم و حدیفه در متن خطبه به طور کلی تطابق دارند (زیدبن ارقم و حدیفه از روایان مورد اعتماد فریقین هستند و هر دو از شاهدان و حاضران در واقعه غدیر بوده‌اند).

ب) هر سه روایت مکمل و مؤید یکدیگرند.

ج) در دو یا سه موردی که به مسئله تولی و تبری مربوط می‌شود، جمله مزبور در بعضی نسخ از سه روایت به صورت کنایه آمده و یا حذف شده است و این حاکی از شرایط خاص یا تقیه روایان است. تلخیصی از متن مقابله‌شده خطبه از هر سه روایت به شرح زیر است:

۱. حمد و ثنای الهی.

۲. امر الهی در اعلام موضوعی مهم: شهادت به یگانگی خدا می‌دهند و می‌فرمایند آنچه خداوند به من وحی کرده، ادا می‌کنم از ترس این که مبادا عذابی بر من واقع شود که کسی نتواند آن را دفع کند. خداوند به من چنین وحی کرده است: «یا ایها الرسول بلغ» خداوند مرا مأمور کرده که اعلام کنم علی بن ابی طالب، برادر، وصی و جانشین من و صاحب اختیار شما بعد از خدا و رسولش است و نسبت او به من، مثل نسبت هارون به موسی است، جز این که پیامبری بعد از من نیست.^۲

۳. اعلام رسمی ولایت و امامت دوازده امام: خداوند صاحب اختیار و معبود شما است و بعد از خداوند، رسولش و بعد از من، علی صاحب اختیار شما است و بعد از او، امامت در نسل من از فرزندان او است. آنچه خداوند از حلال و حرام به من سپرده، من به علی سپردم. ای مردم! علی جنب الله است که خداوند فرمود: «... ما فرطت فی جنب الله»؛ باطن قرآن را جز علی کسی برای شما بیان نمی‌کند؛ هر کس من صاحب اختیار اویم، علی صاحب اختیار اوست. ولایت او از سوی خدا است و امیرالمؤمنین، بعد از من، برای احدی جز او روا نیست.

۴. معرفی و بلندکردن دست حضرت علی (ع) و این که فرمودند: خداوند! هر کس علی را انکار کند، لعنت کن و بر هر کس که حقّ او را انکار کند، غضب کن و در این هنگام، آیه اكمال را قرائت فرمودند.

۵. توجه و تأکید بر امامت: ای مردم! نسل هر پیامبری از صلب او است، ولی نسل من از صلب علی است.

۶. اشاره به کارشکنی های منافقان: پس از تلاوت آیه ۴۷ سوره نساء: «یا ایها الذین اوتوا الكتاب ءامنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها او نلعنهم كما لعنا أصحاب السبب و کان أمر الله مفعولا»، فرمودند: از این آیه قصد نشده، مگر قومی از اصحابم که آنان را به اسم و رسم می شناسم ولی مأمورم از آنان پرده پوشی کنم! بعد از من امامانی خواهند آمد که به آتش دعوت می کنند و من و خدا از آنها بیزاریم. آنان اصحاب صحیفه اند! پس هریک از شما در صحیفه خود نظر کند، به زودی امامت را بعد از من به عنوان پادشاهی و با زور می گیرند. خداوند تعدی کنندگان و غاصبان را لعنت کند!

۷. معرفی و بیان ویژگی های پیروان و دشمنان اهل بیت (ع).

۸. معرفی حضرت مهدی (ع): بدانید آخرین امامان، مهدی قائم، از ما است.

۹. مطرح کردن بیعت: ای مردم! برایتان روشن کردم و به شما فهماندم و علی بعد از من به شما می فهماند. من بعد از خطبه ام، شما را به دست دادن با من به عنوان بیعت با او و اقرار به ولایت او و بعد از من به دست دادن با خود او فرا می خوانم. بدانید من با خدا بیعت کرده ام و علی با من و من از جانب خداوند برای او از شما بیعت می گیرم. (تلاوت آیه ۱۰ سوره فتح: إن الذین ینایعونک إنما ینایعون الله ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فإنما ینکث علی نفسه و من أوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما).

۱۰. بیان حلال و حرام، واجبات و محرمات، امر به معروف و نهی از منکر که بالاترین امر به معروف، آن است که سخن مرا بفهمید و آن را به کسانی که حاضر نیستند، برسانید و آنان را از طرف من به قبولش امر و از مخالفتش نهی کنید! هیچ امر به معروف و نهی از منکری نمی شود، مگر با امام معصوم و قرآن به شما می شناساند که امامان بعد از علی، فرزندان او هستند.

۱۱. بیعت گرفتن رسول (ص): فرمودند: شما زیادتر از آنید که من با یک دست و یک زبان از شما بیعت بگیرم؛ ولی مأمورم ولایت علی را از شما اقرار بگیرم. پس همه بگویند که ما شنیدیم و اطاعت کردیم و راضی و تسلیم هستیم درباره آنچه از پروردگارت به ما

رساندی؛ درباره امامت امامان علی امیرالمؤمنین و امامانی که از صلب اویند و بر این مطلب با قلب و جان و زبانمان بیعت می‌کنیم. (انصاری، ۱۳۷۴: ۱۰۵-۱۶۵)

پس باتوجه به آنچه ذکر شد، احادیث صحیح به مندرجات دو کتاب بخاری و مسلم منحصر نیست و حدیث غدیر در بسیاری از منابع اهل سنت و دیگر کتاب‌های صحاح آن‌ها آمده است. در صحیح ترمذی، سنن ابن ماجه، سنن دارقطنی و مسند احمد حنبل که هر ۴ کتاب از اصول موافق اهل سنت به‌شمار می‌روند. برای مثال، در مسند احمد حنبل آمده است پیامبر (ص) در روز غدیر فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه» (ابن حنبل، بی‌تا: ۱/ ۱۳۵؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۳/ ۱۰۹؛ نسائی، بی‌تا (الف): ۲۱؛ قندوزی حنفی، ۱۴۱۳: ۳۲؛ متقی هندی، ۱۴۲۳: ۱/ ۱۶۷؛ طبرانی، بی‌تا: ۳/ ۱۹۹؛ ابن کثیر، ۱۴۱۳: ۵/ ۲۳۲؛ سیوطی، ۱۴۱۰: ۲/ ۵۴۲؛ جوینی، ۱۳۹۸: ۱/ ۶۵؛ هیشمی، ۱۴۰۲: ۹/ ۱۰۴).

مسلم در صحیح از قول زیدبن ارقم نقل می‌کند که پیامبر خدا (ص) روزی در کنار آبی به نام «خیم»، میان مکه و مدینه، خطبه‌ای ایراد کرد و پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود: ای مردم! نزدیک است فرستاده پروردگارم بیاید و من دعوت او را اجابت کنم. من در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم: کتاب خدا که هدایت و نور است؛ به آن چنگ زنید و اهل بیت من، خدا را درباره اهل بیت خود متذکر می‌شوم و این جمله را سه بار تکرار کرد (قشیری نیشابوری، ۱۴۱۶: ۹۵). پس مسلم هم در صحیح خود به خطبه غدیر اشاره کرد، ولی نه به‌طور کامل و فقط بخشی از آن را ذکر کرد و این از باب تقطیع حدیث است که در صحیح مسلم زیاد اتفاق افتاده است. پس عدم ذکر «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» و ادامه آن در صحیح مسلم، دال بر عدم نقل آن از سوی پیامبر (ص) نیست.

علاوه بر تقطیع حدیث از سوی مسلم، باید گفت تعصبات برخی از اهل حدیث سبب عدم ذکر این حدیث در صحیحین شده و این درحالی است که در این دو کتاب ده‌ها حدیث وجود دارد که فقط یک صحابی آن‌ها را نقل کرده است؛ اما حدیث غدیر را که ۱۱۰ تن از صحابه، ۸۴ تن از تابعین و ۳۱۰ محدث روایت کرده‌اند، در صحیح مسلم و بخاری ذکر نشده است؛ حال آن‌که در طریق حدیث غدیر ۳۰ تن از مشایخ مسلم و بخاری ذکر شده‌اند که اگر در اعتبارشان شکی باشد، اعتبار احادیث بخاری و مسلم نیز زیر سؤال می‌رود (بندرچی، ۱۳۸۷: ۱۲۲؛ خلعتبری و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۰۴). سؤالی که اکنون مطرح می‌شود، این است که حدیثی با این حد از تواتر را چگونه می‌توان انکار کرد یا ضعیف شمرد؟

۷. مفهوم‌شناسی واژه «مولی»

واژه «ولی» از ماده «ولی» به معنای قرب و قرارگرفتن چیزی در کنار چیز دیگر است، به نحوی که هیچ فاصله‌ای بین آن‌ها نباشد. یعنی دو چیز آن‌چنان به هم متصل شوند که هیچ چیز دیگری در میان آن‌ها نباشد. به همین سبب، این کلمه دربارهٔ قرب و نزدیکی به کار رفته است، چه قرب مکانی چه قرب معنوی (راغب اصفهانی، ۱۳۷۶: ۳/۲۲۷). دیگر کتاب‌های لغت هم برای واژه «مولا»، معنای سلطان و مدبر امور را در نظر گرفته‌اند (ابن منظور، ۱۴۰۷: ۱۵/۴۰۷؛ فراهیدی، ۱۴۰۸: ۸/۳۶۵).

در مجمع‌البیان از قول مبرد آمده است: ولی کسی است که برتر و سزاوارتر از دیگران است و مولا نیز مثل ولی است (طبرسی، ۱۳۷۰: ۲/۸۳). علامه طباطبایی هم در المیزان می‌نویسد:

ولایت در هیچ یک از آیاتی که دربارهٔ آن است، مخصوص به معنای محبت نیست؛ بلکه به معنای مالکیت تدبیر و صاحب اختیار و تصرف قانونی در اموری است که تصرف در آن‌ها مستلزم پیروی و تبعیت دیگران و وجوب طاعت او بر دیگران باشد؛ و این همان معنایی است که ائمه اهل بیت آن را برای خود ادعا می‌کنند و اما صرف محبت، معنایی است که اگر واژه ولایت را بسط دهیم، شامل آن می‌شود، چون بیرون از معنای حقیقی کلمه و از لوازم عادی آن است که ادلهٔ مؤدّت ذی‌القربی از آیه و روایت به مطابقت بر آن دلالت دارد. (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۱۴/۲۷۰)

کسانی که ولایت را به مفهوم محبت و دوستی معنا کرده‌اند، به آیاتی از قرآن، از جمله آیه ۱۵ سوره مبارکه حدید (مأواکم النارهی مولاکم و بسّ المصیر) استناد جسته‌اند. در این خصوص، عثمان خمیس می‌گوید: قرآن به خاطر شدت پیوستگی و همراهی دوزخ با کافران، آن را مولا و دوستشان نامیده است (خمیس، ۱۳۸۵: ۲۱۹). این در حالی است که واژه «مولا» در ۱۸ آیه از قرآن به کار رفته که ده مورد آن دربارهٔ خداوند است. بدیهی است مولویت خداوند به معنای اولویت و سرپرستی است؛ اما در موارد دیگر، از جمله آیه مذکور، بسیاری از لغت‌پژوهان و مفسران اهل سنت در این آیه (حدید: ۱۵)، «مولا» را به «اولی» تفسیر کرده‌اند؛ از جمله ابو عبیده معمر بن مثنی از لغت‌پژوهان مبرز در کتاب معروف خود المجاز فی القرآن، در تفسیر آیه فوق گفته است: یعنی «اولی بکم». فراء، ابن قتیبّه، کلبی، زمخشری، بیضاوی و ... نیز «مولا» را به معنای «اولی» در نظر گرفته‌اند و نیز آیه ۳۳ نساء (لکل جعلنا موالی مّا ترک الوالدان و الأقربون)، مراد، اولی و احق به میراث است (غروی، ۱۳۷۹: ۷۱؛ امینی، ۱۳۴۰: ۲/۲۳۶).

به علاوه، عثمان خمیس و دیگر هم‌فکران او، واژه «مولا» را در آیه ۵۵ سوره مبارکه مائده (إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ) به معنای ناصر و دوست می‌دانند و معتقدند دوست داشتن، صفت همیشگی علی (ع) و مؤمنان است که مؤمنان پیوسته او را دوست می‌داشته‌اند و دارند و علی به این معنا مولای ما است و اگر در غدیر هم منظور پیامبر (ص)، والی و سرپرست بود، نمی‌فرمود: «مولا»، بلکه می‌فرمود: «والی» که به معنای ولایت و فرمانروایی است. پس «مولا» از «ولایه»، به معنای محبت و یاری کردن است. (خمیس، ۱۳۸۵: ۲۲۱)

اختلاف درباره این آیه و آیه بعد از آن، از آن‌جا ناشی می‌شود که این آیات، بین آیاتی قرار گرفته که مضمون آن‌ها نهی از دوستی اهل کتاب و کفار است؛ از این‌رو برخی از مفسران خواسته‌اند این دو آیه را با آیات قبل و بعدش در سیاق شرکت دهند و بگویند همه این‌ها در صدد بیان یکی از وظایف مسلمانان است، که: مسلمانان باید دست از دوستی و یاری یهود و نصارا بردارند و فقط خدا، رسول و مؤمنانی را یاری کنند که نماز به‌پا می‌دارند و با خشوع زکات می‌دهند (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۲/۳۸۲؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۱/۶۴۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۳/۳۳۴) و حتی برخی از مفسران، روایاتی را که نشان می‌دهد این آیه در شأن امیرالمؤمنین علی (ع) نازل شده است، موضوع ضعیفی می‌دانند (ذهبی، ۱۴۱۰: ۳/۳۴۸؛ ابن‌کثیر، ۱۴۱۹: ۳/۱۲۷).

علامه طباطبایی در پاسخ به این گروه از مفسران می‌نویسد:

ولایت رسول خدا نسبت به دیگران، به صورت دوستی نیست، بلکه به‌طور سرپرستی و تصرف در امور است. در قرآن، هر جا ولایت به پیامبر (ص) نسبت داده شده، مقصود از آن، اولی به تصرف است، مانند احزاب: ۶: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ». آیه ۵۵ سوره مائده با آیات قبل و بعدش، وحدت در سیاق ندارد و به‌طور مسلم پاره‌ای از آیات سوره مائده، به شهادت مضمون و روایاتی که در شأن نزولشان وارد شده است، قبل از حجة‌الوداع نازل شده و صرف قرارگرفتن آن‌ها به دنبال هم، به معنای وحدت در سیاق نیست و غرض این آیات متفاوت است. (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۶/۶)

به علاوه، مرحوم طبرسی می‌گوید: نمی‌توانیم «ولی» را به معنای دوستی، و هدف آیه را محبت بدانیم، زیرا این معنی خصوصیتی ندارد تا آن را برای برخی از مؤمنان ثابت و از برخی دیگر سلب کنیم. (طبرسی، ۱۳۷۰: ۷/۸۲)

از سوی دیگر، بسیاری از مفسران و اهل تحقیق، از شیعه و عامه، اتفاق نظر دارند که

این آیه در شأن علی (ع) نازل شده است که در حال رکوع، انگشتی خود را صدقه داد. بسیاری از تفاسیر، چندین روایت ذکر می‌کنند که همه سبب نزول آن را صدقه‌دادن حضرت علی در رکوع می‌دانند؛ برای مثال، صاحب الدر المنثور، ذیل این آیه، چندین روایت می‌آورد، از جمله روایتی از طبرانی که رسول خدا (ص) فرمود: علی در حال رکوع صدقه داد، پس این آیه نازل شد؛ آنگاه فرمود: «من كنت مولاه فهذا علي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عادا» (سیوطی، ۱۴۰۴: ۲/۲۹۳؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۱/۶۴۹؛ طبری، ۱۳۵۶: ۲/۴۱۱؛ واحدی، ۱۴۱۱: ۱۱۳؛ حسکانی، ۱۴۱۱: ۱/۲۰۹؛ اسفراینی، ۱۳۷۵: ۲/۵۹۸؛ ثعالبی، ۱۴۱۸: ۲/۳۹۶؛ گنجی شافعی، ۱۴۰۱: ۲۸۸؛ ابن عساکر، بی تا: ۲/۴۰۹؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۱۵۸؛ طبرسی، ۱۳۷۰: ۸۲/۷).

اما رکوع در این آیه به معنای خشوع نیست، چنان که مفسرانی از عامه، آن را به خشوع تفسیر کرده‌اند (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۲/۳۸۲؛ زمخشری، ۱۴۰۷: ۱/۶۴۹؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۳/۳۳۴؛ خمیس، ۱۳۸۵: ۲۳۱)، بلکه به معنای رکوع نماز است، به دلیل قرینه «و یقیمون الصلاة» و هرجا در قرآن، رکوع به کار رفته، به همین معنا است. در عرف شرع و اصطلاح قرآن، مراد از رکوع، رکوع نماز است و همان گونه که ذکر شد، روایات بسیاری در زمینه صدقه دادن حضرت علی (ع) در رکوع نماز وارد شده است. کسانی که رکوع را به معنای خضوع می‌دانند، به آیه ۲۴ سوره مبارکه ص، استناد می‌کنند: «و خرّ رکعاً و اناب»؛ در حالی که در این آیه، مفسرانی رکوع را به معنای رکوع شرعی گرفته‌اند (طبرسی، ۱۳۷۰: ۲۱/۸۹؛ بغوی، ۱۴۲۰: ۴/۶۳۹) و بعضی از مفسران هم گفته‌اند: «ای مصلیا»؛ یعنی نماز گزاردن؛ اصل نماز در شریعت‌ها ثابت است. در داستان زکریا (آل عمران: ۳۸-۳۹) ذکر شده است: «هنا لک دعا زکریا ربّه ... و هو قائم یصلّی فی المحراب» (نماز زکریا محراب داشته است ...) و محراب، نمادی است برای نماز و اگر مراد، دعا کردن تنها بود، خدا واژه «دعا» را به کار می‌برد، نه «صلاة» را، و به مریم هم که در زمان زکریا است، می‌فرماید: «... و ارکعی مع الرّاکعین» (آل عمران: ۴۳) پس شکلی از نماز و رکوع وجود داشته است.

شاید بتوان گفت علت این که خداوند در این آیات، واژه «رکوع» را به کار برده است، نه سجده را، امتناع مشرکان و بت پرستان از رکوع و خم شدن در برابر کسی یا چیزی باشد. آن‌ها در برابر بت‌های خود سجده می‌کردند، اما خم نمی‌شدند و خم شدن را ننگ می‌دانستند؛ از این رو، اگر خداوند می‌فرمود: «و اسجدی مع الساجدین»، شامل بت پرستان هم می‌شد، اما فرمود: «یا مریم! اقنتی لرّبک و اسجدی و ارکعی مع الرّاکعین» (آل عمران: ۴۳): ای

مریم! فرمانبر پروردگار خود باش و سجده کن و با رکوع کنندگان رکوع نما؛ سپس فرمود: «وارکعی مع الرّاکعین» که فقط مخصوص موحدان باشد، چراکه نماز موحدان، رکوع و سجده دارد، اما مشرکان در برابر بت‌هایشان فقط سجده می‌کردند؛ روایاتی هم مؤید این امر است. در مجمع‌البیان، ذیل آیه ۴۸ سورهٔ مرسلات آمده است: «و إذا قیل لهم اركعوا لا یركعون». این آیه دربارهٔ قبیلهٔ ثقیف نازل شده است که رسول خدا (ص) به ایشان دستور داد نماز بخوانند، و آن‌ها گفتند: «لأنحنی». یعنی ما هرگز قامت خم نمی‌کنیم، و قامت خم کردن، ننگی است بر ما! پس رسول خدا (ص) فرمود: دینی هم که رکوع و سجود نداشته باشد، چیزی ندارد. (طبرسی، ۱۳۷۰: ۱۰ / ۴۱۹۱)

طبرسی می‌گوید:

«رکوع» عبارت است از هیئت مخصوصی که در نماز انجام می‌شود و «راکع»، کسی است که سر خود را خم می‌کند و شاهی هم از شعر عرب از قول لبید ذکر می‌کند: «اخبر اخیار القرون التي مضت / ادب کأنی كلما قمت راکعا»، یعنی: اخبار دوران گذشته را بیان می‌کنم، درحالی که چنان مضطربم که هر وقت می‌ایستم، گویی در حال رکوعم. (همان: ۸۲ / ۷)

پس در این آیه، «رکوع» به معنای رکوع نماز است و اگر قرینهٔ لفظی «یقیمون الصلاة» نبود، شاید می‌شد اذعان داشت «رکوع»، به معنای خضوع است، اما این قرینه چنین اجازه و امکانی را به مفسر نمی‌دهد.

اشکال دیگر، این است که اگر این آیه در شأن علی بن ابی طالب است، چرا واژه «راکعون» به صیغهٔ جمع آمده است؟ این در حالی است که در قرآن نمونه‌هایی یافت می‌شود که مصداق سبب نزول در آن، مفرد است، اما در آیه به صیغهٔ جمع یا مثنی به آن اشاره شده است، مانند آل عمران: ۳۸-۳۹: «هنالک دعا زکریا ربه ... فنادته الملائکه و هو قائم یصلی فی المحراب ...» که منظور از ملائکه، تنها یک فرشته (جبرئیل) است؛ یا واژه «ناس» در آیه ۱۷۳ سورهٔ مبارکه آل عمران: «الذین قال لهم الناس إن الناس قد جمعوا لكم» که منظور از «ناس»، یک نفر است، ولی در آیه به صیغهٔ جمع به آن اشاره شده است. به علاوه، منظور از واژه «ناس» در آیه ۱۹۹ سورهٔ مبارکه بقره: «ثم افيضوا من حیث افاض الناس ...»، حضرت ابراهیم (ع) است که با صیغهٔ جمع به او اشاره شده است.

۸. مفهوم‌شناسی واژه «ولایت» در حدیث غدیر

دربارهٔ حدیث غدیر، شواهد و قراین بسیاری یافت می‌شود که نص در ولایت امیرالمؤمنین

علی (ع) است و واژه «ولی»، در این حدیث شریف، به معنای اولی به تصرف است. برخی از این قراین عبارت‌اند از:

۱. اولین و بهترین شاهد در تبیین واژه «ولی»، سیاق خطبه است. پیامبر (ص) در خطبه غدیر فرمودند: «الست اولی بکم من انفسکم». پس از تصدیق حضار بر اولویت، فرمودند: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه»؛ و این خود دلیل بر اولویت است، نه دوستی. نزد اهل زبان روشن است که هرگاه کسی به جمله‌ای تصریح کند و سپس کلماتی را مناسب با آن، بر آن عطف کند، جایز نیست آن بخش از کلام را به احتمالی دیگر که تناسبی با کلام معطوف علیه ندارد، حمل کرد. (غروی، ۱۳۷۹: ۷۱)

۲. در آغاز خطبه، پیامبر (ص) از مرگ و رحلت خویش سخن می‌گوید و می‌فرماید: «انی اوشک ان ادعی فاجیب» و در ادامه، درباره سه اصل مهم از مردم اقرار می‌گیرد: ۱. یگانگی خدا، ۲. نبوت خود، ۳. حق بودن بهشت و جهنم؛ و در ادامه می‌فرماید: «الست اولی بکم من انفسکم من کنت مولاه فهذا علی مولاه». در واقع پیامبر (ص) می‌خواهد برای یعد از خود چاره‌ای بیندیشد و جانشین تعیین کند. پس اگر ولایت را غیر خلافت تعبیر کنیم، رابطه منطقی کلمات پیامبر از بین می‌رود؛ در حالی که ایشان بلیغ‌ترین و فصیح‌ترین سخنگویان است. (همان)

۳. همه حضار در واقعه غدیر از ولی، اولویت را فهمیده‌اند، چنان‌که حسان بن ثابت (شاعر نبی) در غدیر حضور داشت و همان‌جا شعری سرود که یک بیت از آن چنین است: «فقال له قم یا علی فانتی / رضیتک من بعدی اماما و هادیا» (همان: ۷۳؛ امینی، ۱۳۴۰: ۱۵۷؛ سبحانی، ۱۳۷۹: ۲۲)؛ پس حسان جز مقام امامت، هدایت، پیشوایی و رهبری چیز دیگری برداشت نکرده است. کسی از حضار هم اعتراض نکرد که منظور پیامبر (ص) از ولی، اولویت و خلافت نبود. پیامبر (ص) هم او را تأیید کردند و فرمودند: «ای حسّان! پیوسته مؤید به روح القدس خواهی بود، مادام که با زبان خود ما را یاری رسانی!».

۴. در طول تاریخ، افراد بسیاری از معصومین تا دوستان و دشمنان، به حدیث غدیر احتجاج کرده‌اند؛ از عمرو عاص تا مأمون عباسی که با چهل نفر از علمای اهل سنت مناظره‌ای برای اثبات افضلیت و تقدم علی (ع) در امر خلافت انجام داد (← امینی، ۱۳۴۰: ۸/۲-۸۱؛ انصاری، ۱۳۸۳: ۱۱-۱۱۱). اما گروهی نیز از همان ابتدا در پی کتمان این واقعیت بودند. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه می‌گوید: گروهی از صحابه و تابعین، کینه علی (ع) را داشتند و مناقب او را کتمان می‌کردند، مانند انس بن مالک که وقتی

حضرت علی (ع) در مسجد کوفه، برای حدیث غدیر شهادت خواستند، عده‌ای شهادت دادند، به جز انس. وقتی حضرت از علت پرسید، انس گفت: پیر شده‌ام و فراموش کرده‌ام (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۷۵: ۱/ ۲۶۱).

از دیگر قراین می‌توان به تبریک شیخین به حضرت علی (ع) در روز غدیر اشاره کرد. در بسیاری از منابع فریقین آمده است که اولین کسانی که به علی (ع) تبریک گفتند، ایشان بودند و خلیفه دوم گفت: گوارایت باد ای پسر ابوطالب! خوشا به حالت ای ابوالحسن! اکنون مولای من و مولای هر مرد و زن من شده‌ای (ابن حنبل، بی‌تا: ۳۵۵/۵؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۲/۴۹؛ خطیب بغدادی، بی‌تا: ۸/۲۰۹؛ ابن کثیر، ۱۴۱۳: ۵/۲۳۱). آیا این بیعت و اظهار تبریک برای اعلام دوستی و ناصربودن است؟!

از دیگر قراین این که عید غدیر نام‌های بسیاری دارد که از جمله آن‌ها «یوم‌التتویج» است؛ یعنی روز تاجگذاری. در حدیثی از پیامبر (ص) آمده است: «العمائم تیجان العرب». عمامه، تاج پادشاهی عرب است. عرب هرگاه می‌خواست ریاست شخص بزرگی را بر قوم خود اعلام کند، با بستن عمامه بر سر او، آن را اعلام می‌کرد. در تاج‌العروس آمده است: «تیجان» جمع «تاج» است و عرب «عمامه» را تاج می‌نامد؛ وقتی گفته می‌شود: «عممّ ای سوّد»، یعنی سروری یافت، همان‌طور که در بین عجمان گفته می‌شود تاجگذاری کرد؛ پیامبر هم در روز غدیر، عمامه خود، «سحاب» را بر سر علی (ع) گذاشت و این، اشعار به این مطلب دارد که شخص تاجگذاری شده، به امارتی نظیر امارت پیامبر برانگیخته شده است. (انصاری، ۱۳۷۴: ۴۱؛ امینی، ۱۳۴۰: ۲/۲۰۸؛ متقی هندی، ۱۴۲۳: ۸/۶۰؛ سیوطی، ۱۴۱۰: ۲/۱۵۵)

از قراین دیگر، حدیث ثقلین است. برمبنای این حدیث، عترت و اهل بیت پیامبر (ص)، عدل قرآن قرار گرفته و همان‌گونه که قرآن، هادی است و مصون از خطا، عدل قرآن هم باید هادی و مصون از خطا و معصوم باشد؛ زیرا صحیح نیست افراد خطاکار، عدل و همسنگ قرآن باشند، چراکه عدل قرآن باید مبین آن باشد و این ویژگی‌ها، جز در ائمه اهل بیت (ع) در کس دیگری وجود ندارد. پیامبر در موارد گوناگون، این حدیث را یادآوری کرده‌اند؛ از جمله در غدیر، روز عرفه در حجة‌الوداع و هنگام بازگشت از طائف فرمودند: من در میان شما دو چیز گرانبها به‌جای می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم. مادامی که به این دو تمسک جوید، گمراه نخواهید شد (ابن حنبل، بی‌تا: ۲۸/۱۶؛ ترمذی، بی‌تا: ۵/۶۲۲؛ قندوزی حنفی، ۱۴۱۳: ۳۵؛ یعقوبی، ۱۳۴۲: ۱/۵۰۸؛ قشیری نیشابوری، ۱۴۱۶: ۳/۱۸۷). ایشان، هنگام بیماری خود در مدینه هم فرمودند: «آگاه باشید! من کتاب خدا و عترتم

اهل بیت را در میان شما می گذارم». سپس دست علی را گرفت و فرمود: «هذا علی مع القرآن والقرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض» (سیوطی، ۱۴۰۶: ۱۹۳؛ هیثمی، ۱۳۸۵: ۲۸؛ متقی هندی، ۱۴۲۳: ۱/ ۱۶۷؛ موسوی، ۱۳۷۰: ۳۷)

یادآور می شود که در بین روایات حدیث ثقلین، سه روایت با لفظ «کتاب الله و سنتی» آمده است (طبری، ۱۳۵۶: ۴/ ۱۳۷۶؛ حاکم نیشابوری، ۱۴۱۱: ۱/ ۹۳) که هر سه روایانی کذاب و جعل دارد:

سند اول: حاکم نیشابوری با سندی به طور مرفوع از ابوهریره نقل می کند که سلسله روایان آن عبارت اند از: «الضبی عن صالح بن موسی الطلحی عن عبدالعزیز بن رفیع عن ابی صالح عن ابی هریره». در این سند، صالح بن موسی هست که علمای علم رجال او را جرح کرده اند و معتقدند غیر قابل اعتماد است و احادیث او سست، منکر، ضعیف و متروک است. (← حسینی نسب، ۱۳۷۵: ۱۵)

سند دوم: این سند را هم حاکم نیشابوری در مستدرک آورده است و پدر و پسری در آن سند یافت می شوند که آفت سندنند و آن دو، اسماعیل بن ابی اویس و ابو اویس هستند؛ که نه تنها توثیق نشده، بلکه متهم به کذب، وضع و جعل بوده اند و علمای علم رجال به شدت آن دو را جرح کرده اند و آن ها را کذاب، جعل و غیر قابل اعتماد می دانند. (همان: ۱۴)

سند سوم: این سند را ابن عبدالبر در کتاب تمهید آورده است که شخصی به نام کثیر بن عبدالله بن عمرو بن عوف در آن قرار دارد که امام شافعی درباره او می گوید: کثیر، یکی از ارکان دروغ است. ابن حبان می گوید: کثیر بن عبدالله از پدر و جدش کتاب حدیثی را نقل می کند که اساس آن جعل است و نقل از آن کتاب و روایت از کثیر حرام است، مگر به عنوان تعجب و نقدا! (همان: ۱۷). این حدیث، یک نقل بدون سند هم در کتاب موطأ مالک دارد که نزد اهل حدیث چنین روایتی فاقد ارزش است.

۹. بررسی تعیین وصی پیامبر (ص) در شوری

از دیگر مسائل پیرامون غدیر، این است که برخی معتقدند همه شواهد و قراین و سیاق خطبه غدیر، حاکی از ولایت و سرپرستی حضرت علی (ع) است و واژه «مولی» در این خطبه، جز اولی به تصرف معنای دیگری نمی تواند داشته باشد؛ اما غدیر فقط یک پیشنهاد بود که علی (ع) در میان صحابه از همه سزاوارتر به آن است، ولی نص در ولایت نیست و ایشان به آیاتی مانند «... و امرهم شوری بینهم ...» (شوری: ۳۸) و «... شاورهم فی الامر

فاذا عزمت فتوکل علی الله ...» (آل عمران: ۱۵۹) استناد کرده و معتقدند از این آیات به دست می‌آید که انتخاب زعیم به‌عهد شوری است و نیاز به مشارکت همگانی دارد و اگر پیامبر، علی (ع) را نصب می‌کرد، این عمل ایشان ناقض دستور خداوند در این آیات بود. (غروی، ۱۳۷۹: ۷۵)

این در حالی است که واژه «امر» در این دو آیه، مربوط به امور اجتماعی است، نه خلافت و زعامت. خلافت پیامبر (ص) در محور «الله اعلم حیث یجعل رسالت» قرار دارد، نه «امرهم شوری بینهم». خلافت، امرالله است نه امرالناس، و در امرالله^۳، کسی حق مشارکت و مداخله ندارد؛ امرالله به‌عهد شارع است (← جوادی آملی، ۱۳۸۰: ۱۶ / ۱۴۴-۱۴۵). حضرت علی (ع) هم به تصریح قرآن و نصّ پیامبر (ص)، ولیّ و صاحب اختیار مؤمنان است؛ پس تعیین او از سوی خداوند است و غدیر نصّ در ولایت است، نه یک پیشنهاد.

شورا در اسلام مربوط به انتخاب جانشین پیامبر (ص) نیست، بلکه مربوط به کارهایی است که اداره آن‌ها با خلیفه یا رئیس مسلمانان باشد. در روز نخستین هم که حکم شوری با آیه «و شاورهم فی الامر» تشریح شد، منظور از آن، جز مشورت در تصمیم‌ها و مواردی که به دست رئیس مسلمانان است، نبود. آیه‌ای که دستور مشورت می‌دهد، در نفی ریاست‌های ساخته و پرداخته مردم صریح‌تر است تا اثبات چنین ریاست‌هایی. در صدر اسلام، مسلمانان از این آیات، مشورت در امور اجتماعی را برداشت می‌کردند، چنان‌که عایشه هنگامی که وارد بصره شد، گفت: صواب آن است که پس از قصاص قاتلان عثمان، کار تعیین زمامدار به شورا محول شود، همان‌طوری که عمر بن خطاب قرار داده بود. پس عایشه هم کار تعیین خلیفه از سوی شورا را به خداوند منتسب نکرد، بلکه برای آن از عمل عمر دلیل آورد و اگر امکان استناد آن به کتاب خدا وجود داشت، هرگز از این دلیل که قاطع‌تر است، دست نمی‌کشید و به عمل خلیفه دوم استناد نمی‌کرد. (آل یاسین، ۱۳۷۱: ۳۸۰)

بنابراین، تعیین خلفا و جانشینان پیامبر (ص) که به تصریح آیاتی از قرآن، مانند آیه ۵۵ سوره مبارکه مائده: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا»، ولیّ امر و صاحب اختیار مسلمانان هستند، در حیطه امرالله است و تعیین ولیّ به‌عهد شارع است، از این رو مردم هیچ دخالتی در تعیین جانشین پیامبر (ص) نمی‌توانند داشته باشند. جانشین پیامبر (ص) باید کسی باشد که در نبود پیامبر (ص)، قرآن را تبیین و تفسیر کند و از خطا و اشتباه در تبیین آن مصون و آگاه به نیازهای مردم باشد و چنین شخصی جز از طرف خداوند نمی‌تواند انتخاب شود و بر مردم ولایت پیدا کند.

۱۰. بررسی مکان و سبب نزول آیه اکمال

تمایز ویژه دیدگاه فریقین در آیه اکمال (مائده: ۳): «... اليوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون اليوم اُکملت لکم دینکم و اُتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا فمن اضطرّ فی مخصّصة غیر متجانف لآثم فإنّ الله غفور رَحیم» در دو امر نهفته است: یکی در علت نزول آیه و دیگری در تعیین روزی که در این آیه با تعبیر «الیوم» از آن یاد شده است؛ اما هیچ اختلافی بین فریقین نیست که این آیه در حجة الوداع نازل شده است و مراد از واژه «الیوم» در این آیه، بنا به قول اکثر مفسران و شواهد روایی، یک روز خاص است و «ال» آن «ال» عهد حضوری است. (نجم‌زادگان، ۱۳۸۴: ۱۰۹؛ حسینی‌نیا، ۱۳۸۶: ۲۱۱)

این واژه که در این آیه دو بار تکرار شده است، هر دو به یک روز اشاره دارد که قرآن با اوصاف خاصی از آن یاد می‌کند؛ این اوصاف عبارت‌اند از: ۱. «الیوم یئس الذین کفروا من دینکم»، ۲. «الیوم اُکملت لکم دینکم»، ۳. «و اُتممت علیکم نعمتی»، ۴. «و رضیت لکم الاسلام دینا». این روز با این ویژگی‌های خاص باید نقطه عطفی در تاریخ اسلام باشد و این ویژگی‌ها به‌خاطر آن است، نه بیان حلال و حرام‌های الهی که اگر به‌خاطر بیان حلال و حرام بود، در آیات دیگر هم حلال و حرام‌ها بیان شده است، چرا در آن آیات این ویژگی‌ها ذکر نشده است؟ در خود سوره مائده هم بعد از آیه مذکور، دوباره یک‌سری از حلال و حرام‌ها مطرح می‌شود. پس روشن است که اکمال دین، به بیان حلال و حرام نیست؛ بلکه در این روز اتفاق بزرگی افتاده که موجب اکمال دین، اتمام نعمت، یأس کفار و خشنودی خداوند برای گزینش دین اسلام شده است.

فریقین درباره زمان نزول آیه دو قول مطرح کرده‌اند که هر دو قول هم روایاتی صحیح‌السند در بین شیعه و عامه دارد: الف) نزول آیه در حجة الوداع و در روز عرفه، ب) نزول آیه در غدیر خم.

در بین مصادر اهل سنت، با سند صحیح و از چند طریق، نزول آیه در عرفه در حجة الوداع اعلام شده است. (نجم‌زادگان، ۱۳۸۴: ۱۰۹؛ شریعتی، ۱۳۵۱: ۵۷)

دسته دوم، روایاتی است که بر نزول آیه در روز غدیر دلالت دارد و در مصادر شیعه با سند صحیح و طرق متعدد نقل شده است و در مصادر عامه هم از صحابه‌ای که شاهد نزول آیه بوده‌اند، این احادیث روایت شده است (ابن کثیر، ۱۴۱۹: ۳/۲۱۸؛ یعقوبی، ۱۳۴۲: ۲/۳۵؛ خوارزمی، ۱۴۱۱: ۸۰؛ ابن کثیر، ۱۴۱۳: ۵/۲۱۳)؛ هرچند برخی از عامه، مانند سیوطی و ابن کثیر، آن‌ها را ضعیف، یا کسانی مثل آلوسی، این احادیث را از مفتریات شیعه می‌دانند؛ با

این که تک تک افرادی که در سلسله سند این روایات هستند، از نظر رجال شناسان اهل سنت توثیق شده‌اند (نजारزادگان، ۱۳۸۴: ۱۱۰).

با استفاده از روایات دیگری که در ادامه ذکر خواهد شد، شاید بتوان بین این دو دسته روایات مربوط به زمان و مکان نزول آیه جمع کرد و اذعان داشت که آیه اکمال دو بار نازل شده است: یک بار در عرفه و بار دیگر در غدیر و هر دو مربوط به اعلان ولایت امام علی (ع) است که برخی از بزرگان فریقین، مانند علامه مجلسی و سبط ابن جوزی این احتمال را داده‌اند. (همان) روایت مذکور که در تأیید نظریه جمع بین روایات نزول آیه، هم در عرفه و هم در غدیر است، به شرح زیر است:

زیدبن ارقم که از صحابی رسول خدا (ص) است و خود شاهد ماجرا بوده است، می‌گوید: جبرئیل بر رسول خدا (ص) در روز عرفه، ولایت علی بن ابی طالب (ع) را فرود آورد؛ اما رسول خدا (ص) که از تکذیب‌های منافقان و اهل افک بیمناک بود، دلتنگ شد، از این رو گروهی را که من هم در بین آن‌ها بودم، فرا خواند و در این باره با ما مشورت کرد تا آن را ابلاغ کند و ما نمی‌دانستیم در این باره چه بگوییم (حسکانی، ۱۴۱۱: ۱/۳۵۶). احتمال دیگری هم وجود دارد که علامه طباطبایی آن را مطرح کرده‌اند و معتقدند آیه در عرفه نازل شده است و پیامبر (ص) آن را در غدیر ابلاغ کرده‌اند (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۵/۱۹۶).

در هر صورت، هم روایاتی که نمونه‌ای از آن ذکر شد و هم خطبه‌ای که پیامبر (ص) در عرفه، در منا خواندند و ضمن آن، حدیث ثقلین را مطرح کردند و فرمودند: بعد از من، علی رافع اختلافات است (قرطبی، ۱۴۱۳: ۱/۱۹۸؛ یعقوبی، ۱۳۴۲: ۱/۵۰۲)، این احتمال را تقویت می‌کند که آیه در عرفه نازل شده است، اما پیامبر مأمور به ابلاغ رسمی و عمومی آن نبوده‌اند؛ از این رو در جمع خصوصی یاران خود، آن را مطرح و ذهن عموم مردم را هم با خطبه‌ای که در منا خواندند، برای این امر آماده کردند تا این که مأمور به ابلاغ رسمی و عمومی ولایت شدند که این مأموریت با نزول آیه ابلاغ (مانده: ۶۷): «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» در حجه است و مضمون این آیه هم که از ابلاغ «مانزل» به پیامبر حکایت دارد، در تأیید این احتمال است. پس آیه اکمال در عرفه نازل شده است و پیامبر (ص)، در غدیر، بعد از معرفی علی (ع) آن را قرائت کرده‌اند.

قبل از توضیح بیشتر درباره مصادره اهل سنت در این باره، یادآور می‌شود که در نزول

آیه تبلیغ (مائده: ۶۷) در غدیر، می توان گفت فریقین اختلاف نظر ندارند و در بسیاری از منابع شیعه و عامه به نزول این آیه در غدیر تصریح شده است. (ابن عساکر، بی تا: ۸۶/۳؛ واحدی، ۱۴۱۱: ۱۱۵؛ سیوطی، ۱۴۰۴: ۲/۲۹۸؛ قندوزی حنفی، ۱۴۱۳: ۱۲۰؛ ثعلبی نیشابوری، ۱۴۲۲: ۴/۹۲؛ فخر رازی، ۱۴۲۰: ۱۲/۴۰۱؛ آلوسی، ۱۴۱۵: ۲/۳۴۸؛ شوکانی، ۱۴۱۴: ۲/۶۸؛ امینی، ۱۳۴۰: ۱/۲۱۴)

در متن روایاتی که در مصادر اهل سنت از نزول آیه اکمال در عرفه خبر می دهد، به جز روایاتی که علت نزول را ولایت امام علی (ع) می داند، به علت نزول آیه تصریح نشده است؛ از این رو، عده ای از اهل سنت برای علت نزول آیه وجوه متعددی را احتمال داده اند که این وجوه از سوی مفسران شیعه با برهان سبر و تقسیم نقد و تمامی آنها مخدوش شده است؛ اما تمامی روایات شیعی، چه روایاتی که نزول آیه را در عرفه می داند و چه آن دسته روایاتی که نزول آیه را در غدیر می داند، در همه آنها، علت نزول، ولایت علی بن ابی طالب است. (نجارزادگان، ۱۳۸۴: ۱۱۳)

در این جا، نمونه ای از روایات صحیح السند در رابطه با نزول آیه در غدیر، در شأن امام علی (ع) ارائه می شود:

ابونعیم اصفهانی از محمد بن احمد بن علی بن محمد بن مخلد از محمد بن عثمان بن ابی شیبه از یحیی حمانی از قیس بن ربیع از ابی هارون عبدی از ابی سعید خدری نقل می کند که: پیامبر (ص) مردم را در غدیر خم به علی (ع) دعوت و امر کرد هر چه خوار و خاشاک زیر درختان آن جا بود، بکنند. پس علی (ع) را صدا زد و هر دو بازوی او را گرفت و بلند کرد، به طوری که مردم سفیدی زیر بغل های رسول خدا را مشاهده کردند و مردم متفرق نشدند تا این آیه نازل شد (آیه اکمال). پس پیامبر (ص) فرمود: «الله اکبر بر اکمال دین و تمام نعمت و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت علی». علاوه بر این روایت، روایات دیگری هم از خطیب بغدادی و ابن عساکر هست که همه صحیح السند است و ابن عساکر به طرق مختلف، این مضمون را با یک واسطه از خطیب بغدادی نقل کرده است. (رضوانی، ۱۳۸۴: ۱۸۰-۱۸۱)

بنابراین، آیه اکمال، چه در عرفه نازل شده باشد و چه در غدیر، سببش یکی است و آن اعلام جانشینی و ولایت حضرت علی (ع) است که همان طور که قبلاً ذکر شد، به نظر می رسد آیه در عرفه نازل شده است و بعد از آن، پیامبر (ص) در جمع خصوصی از اصحاب خود، آن را اعلان فرموده و با آنان در چگونگی اعلام عمومی مشورت کرده است و همان جا در منا خطبه ای خوانده و ضمن حدیث ثقلین، مقدماتی را برای اعلام رسمی و

عمومی آن فراهم کرده است تا به غدیر رسیدند و آیه ۳ سوره مبارکه مائده نازل شد و خداوند، حفظ پیامبر را ضمانت کرد (والله يعصمک من الناس) و حضرت رسول (ص) در غدیر مأمور به اعلام عمومی ولایت و وصایت حضرت علی (ع) شدند.

۱۱. نتیجه گیری

۱. موقعیت جغرافیایی غدیر و جحفه دقیقاً همان گونه است که در منابع تاریخی - جغرافیایی ذکر شده است. جحفه، بین مکه و مدینه و مسیر ارتباطی عراق، شام و مصر قرار دارد و همه شواهد و قراین و آثار باقی مانده مؤید این مطلب است و از یافته‌های شیعه نیست.

۲. نقل‌های تاریخی ثابت می‌کند که حضرت علی (ع) در مکه و پس از آن در غدیر، همراه پیامبر بوده است. شکایت ناراضیان و پاسخ قاطع رسول‌الله هم در مکه، در حضور حجاج بوده است، چراکه هم در جریان اعتراض بریده و هم سپاهیان گفته شده است وقتی به محضر پیامبر رسیدند، شکایت کردند و همه در مکه، پیامبر را ملاقات کردند و پاسخ ایشان را شنیدند و در همان جا قائله ختم شد؛ در حالی که حدیث غدیر مربوط به روز ۱۸ ذی‌الحجه، بعد از خروج از مکه است و با توجه به این که سبب خاصی پیش نیامد که شاکیان در فاصله چند روز تجدید شکایت کنند و لازم باشد رسول‌الله چنین کنگره عظیمی را برای پاسخگویی ترتیب دهند، پس حدیث غدیر فقط مربوط به اعلام وصایت حضرت علی (ع) است، نه چیز دیگری و این مطلب به‌صراحت در تاریخ ذکر شده است.

۳. درباره ذکر نشدن حدیث غدیر در صحیح مسلم و بخاری، این نتیجه حاصل شد که احادیث صحیح به مندرجات دو کتاب بخاری و مسلم منحصر نیست و حدیث غدیر در بسیاری از منابع اهل سنت و دیگر کتاب‌های صحاح آن‌ها آمده است و مسلم هم در صحیح خود، به خطبه غدیر اشاره کرده، ولی نه به‌طور کامل و فقط بخشی از آن را ذکر کرده است و این از باب تقطیع حدیث است که در صحیح مسلم زیاد اتفاق افتاده است. پس عدم ذکر این بخش از حدیث، یعنی «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» و ادامه آن در صحیح مسلم، مؤید عدم نقل آن از سوی پیامبر (ص) نیست.

۴. «مولی» در آیه ولایت و در خطبه غدیر، جز اولی به تصرف معنای دیگری نمی‌تواند داشته باشد و سیاق آیه و سیاق خطبه غدیر بهترین دلیل بر این امر است.

۵. غدیر، نص در ولایت است و شوری در «امرالله» جایگاهی ندارد و تعیین جانشین پیامبر (ص) در حیطه امرالله و از سوی خداوند است و احدی حق دخالت در آن را ندارد.

۶. در حدیث ثقلین روایاتی که با لفظ «ستتی» آمده، ضعیف و جعلی است و نزد علمای رجال و حدیث‌شناسان، مخدوش و غیرقابل اعتماد است.
۷. آیه اکمال، چه در عرفه نازل شده باشد و چه در غدیر، سببش یکی است و آن، اعلام جانشینی و ولایت حضرت علی (ع) است.

پی‌نوشت

۱. پیامبر (ص) بارها این حدیث را به دلایل مختلف درباره حضرت علی (ع) تکرار فرمودند که «علی منی و انا من علی». (برای اطلاع از متن و سند این حدیث، ← سیوطی، ۱۴۰۶: ۱۸۹؛ بیروتی، ۱۴۱۲: ۲۸۰؛ هبثمی، ۱۳۸۵: ۲/۳۵۷؛ ابن حنبل، بی تا: ۴/۱۷۱؛ ابن ماجه، بی تا: ۱/۴۴؛ ترمذی، بی تا: ۵/۵۹۴؛ خوارزمی، ۱۴۱۱: ۱۳۴؛ جوینی، ۱۳۹۸: ۱/۵۹؛ ابن کثیر، ۱۴۱۳: ۵/۲۱۳)
۲. حدیث منزلت در بین شیعه و سنی متواتر است و در منابع بسیاری از فریقین ثبت شده و حتی کسانی مثل ذهبی و ابن حجر، به صحت آن تصریح کرده‌اند. روشن‌ترین مقام‌هایی که هارون نسبت به موسی داشت، عبارت است از مقام وزارت، پشتیبانی، شرکت در امر رسالت و خلافت، و اطاعت از او به دلیل آیات ۲۹-۳۲ طه بر بنی اسرائیل واجب بود. پیامبر (ص) هم در این حدیث، تنها نبوت را استثنا کرد؛ یعنی علی (ع) تمامی مقام و منزلت‌های دیگر پیامبر را دارد و این مطلبی است که از حدیث به ذهن متبادر می‌شود و پیامبر (ص)، آشکارا این مطلب را بیان کرد، وقتی در ادامه فرمود: «سزاوار نیست من بروم مگر این که تو خلیفه باشی!». مصادرات این حدیث بسیار است که برخی عبارت‌اند از: ابن عساکر، بی تا: ۱/۱۰۷؛ سیوطی، ۱۴۰۶: ۱۸۷؛ ابن کثیر، ۱۴۱۳: ۵/۱۱؛ قرطبی، ۱۴۱۳: ۱/۸۵؛ خطیب بغدادی، بی تا: ۴/۲۰۴؛ هبثمی، ۱۳۸۵: ۴۷؛ ذهبی، ۱۴۱۰: ۲/۶۳۱؛ قشیری نیشابوری، ۱۴۱۶: ۴/۱۴۹۰؛ بخاری، بی تا: ۱۷۶۳؛ حسکانی، ۱۴۱۱: ۱/۱۹۰؛ طبرانی، بی تا: ۲/۲۴۷؛ متقی هندی، ۱۴۲۳: ۱۳/۱۵۸؛ گنجی شافعی، ۱۴۰۱: ۲۸۲؛ ابن حنبل، بی تا: ۱/۲۸۲؛ ترمذی، بی تا: ۵/۵۹۶.
۳. در تفسیر برهان از ابن بابویه و او به سند خود از سعد بن عبدالله قمی در ضمن حدیث طویلی روایت کرده است که گفت: خدمت امام قائم (ع) عرض کردم: ای مولای من! مرا خیر ده از این که چرا انتخاب امام و زمامدار از سوی مردم ممنوع شده است؟ فرمود: امام مصلح یا مفسد؟ عرض کردم: البته مصلح. فرمود: آیا با این که احدی از مردم از صلاح و فساد درونی اشخاص آگاهی ندارند، ممکن است شخصی را که انتخاب می‌کنند، اتفاقاً برخلاف تشخیصشان مفسد از کار در آید؟ عرض کردم: بلی، ممکن است. فرمود: علت ممنوعیت مردم همین است که من آن را به صورت برهان برایت ایراد کردم. سپس رو به سعد کرد و فرمود: بگو بینم، پیغمبرانی که

خدا آن‌ها را برگزیده و کتابشان داده و با عصمت تأییدشان کرده است، با این‌که اعلم همه امت‌ها هستند، مانند موسی و عیسی (ع)، آیا با وفور عقل و کمال علمی که دارند، هیچ ممکن نیست که وقتی بخواهند اشخاص نیکی را برای کاری انتخاب کنند، اتفاقاً منافق از کار در آیند؟ عرض کردم: نه، فرمود: بلکه ممکن است! به شهادت این‌که موسی کلیم‌الله (ع) با وجود عقل و کمال علمش و با این‌که به او وحی می‌شد، وقتی از اعیان قومش و از جوه لشکریانش و خلاصه از کسانی که شکی در ایمان و اخلاصشان نداشت، هفتاد نفر را برای رفتن به میقات برگزید، انتخابش به خطا رفت و به جای هفتاد نفر باایمان، هفتاد نفر منافق برگزید و قرآن درباره‌اش فرموده: «و اختار موسی قومه سبعین رجلا لميقاتنا ... (اعراف: ۵۵)» تا آن‌جا که می‌فرماید: «لن تؤمن لك حتى نرى الله جهرة ... فأخذتهم الصاعقة بظلمهم» (بقره: ۵۵ و نساء: ۱۵۳). پس با این‌که می‌بینیم اختیار و انتخاب کسی مثل موسی، که خداوند برای نبوتش برگزیده، به خطا می‌رود و افسد را به‌جای اصلح برمی‌گزیند، می‌فهمیم که انتخاب تنها و تنها کار کسی است که به باطن اشخاص راه داشته و ضمائر و سریره‌های افراد برایش آشکار باشد؛ و نیز می‌فهمیم که بعد از خطارفتن انتخاب انبیا، انتخاب مهاجر و انصار، یک پیشیز ارزش نداشته است. (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۸/۳۷۳)

منابع

- قرآن کریم.
- آلوسی، سید محمود (۱۴۱۵ق). روح المعانی، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- آل یاسین، شیخ راضی (۱۳۷۱ش). صلح امام حسن (ع)، ترجمه سیدعلی خامنه‌ای، چاپ دوازدهم، بی‌جا: انتشارات آسی.
- ابن ابی الحدید (۱۳۷۵ش). شرح نهج البلاغه، بی‌جا: بی‌نا.
- ابن حنبل، احمد (بی‌تا). مسند احمد بن حنبل، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- ابن عساکر، ابوالقاسم علی (بی‌تا). تاریخ دمشق، بی‌جا: بی‌نا.
- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر (۱۴۱۳ق). البدایة والنهایة، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل بن عمر (۱۴۱۹ق). تفسیر القرآن العظیم، تحقیق محمدحسین شمس‌الدین، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن ماجه، محمد (بی‌تا). سنن ابن ماجه، بیروت: دار الفکر.
- ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۰۷ق). لسان العرب، بیروت: دارالاسلامیة.
- اسفراینی، ابوالمظفر (۱۳۷۵ش). تاج التراجم، تهران: انتشارات علمی - فرهنگی.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۰۴ش). مسالک و ممالک، تحقیق ایرج افشار، تهران: انتشارات علمی - فرهنگی.

- امینی، عبدالحسین (۱۳۴۰ش). *الغدیر*، ترجمه محمدتقی واحدی و دیگران، تهران: غدیر.
- انصاری، محمدباقر (۱۳۷۴ش). *اسرار غدیر*، قم: سلمان فارسی.
- انصاری، محمدباقر (۱۳۸۳ش). *غدیر کجاست؟*، چاپ چهارم، قم: دلیل ما.
- انصاری، محمدرضا (۱۳۸۳ش). *بلندترین داستان غدیر*، قم: اعجاز.
- بخاری، ابو عبدالله محمد (بی تا). *صحیح البخاری*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- بغوی، حسین بن مسعود (۱۴۲۰ق). *معالم التنزیل*، تحقیق عبدالرزاق مهدی، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- البکری اندلسی، أبو عبید عبدالله (۱۴۰۳ق). *معجم ما استعجم من أسماء البلاد والمواضع*، بیروت: عالم الکتب.
- بندرچی، محمدرضا (۱۳۸۷ش). *عید غدیر در فرهنگ شیعه*، اصفهان: حوزه.
- بیروتی، محمد (۱۴۱۲ق). *اسنی المطالب فی الاحادیث المختلف المراتب*، بیروت: دارالفکر.
- ترمذی، ابو عیسی محمد (بی تا). *سنن الترمذی*، بیروت: دارالفکر.
- ثعالبی، عبدالرحمن (۱۴۱۸ق). *الجواهر الحسان*، تحقیق محمدعلی معوض، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- ثعلبی نیشابوری، ابواسحاق (۱۴۲۲ق). *الکشف والبیان*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۰ش). *تفسیر تسنیم*، قم: انتشارات اسراء.
- جوینی خراسانی، ابراهیم (۱۳۹۸ق). *فرائد السمطین*، بیروت: مؤسسه محمودی.
- حسکانی، عبیدالله (۱۴۱۱ق). *شواهد التنزیل*، تحقیق محمدباقر محمودی، تهران: وزارت ارشاد.
- حسینی، سیدمحمد مرتضی (۱۴۱۴ق). *تاج العروس*، بیروت: دارالفکر.
- حسینی نسب، سیدرضا (۱۳۷۵ش). *شیعه پاسخ می دهد*، چاپ دوم، بی جا: نشر مشعر.
- حسینی نیا، سیدمحمد (۱۳۸۶ش). *دبیای سخنرانی در تطبیق اعراب قرآن و روایات*، بی جا: واج.
- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد (بی تا). *تاریخ بغداد*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- خلعتبری، حسام الدین و دیگران (۱۳۹۰ش). «بررسی و نقد کتاب تاریخ سیاسی اسلام رسول جعفریان»، *آفاق دین*، ش ۴.
- خمیس، عثمان (۱۳۸۵ش). *نگرشی نو به تاریخ صدر اسلام*، ترجمه اسحاق دبیری، تهران: حقیقت.
- خوارزمی، موفق ابن احمد (۱۴۱۱ق). *المناقب*، قم: نشر اسلامی.
- ذهبی، شمس الدین (۱۴۱۰ق). *تاریخ الاسلام*، بیروت: دارالکتب العربیه.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۷۶ش). *المفردات فی الفاظ غریب القرآن*، تهران: مرتضویه.
- رضوانی، علی اصغر (۱۳۸۴ش). *غدیر شناسی*، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران.
- زمخشری، محمود (۱۴۰۷ق). *الکشاف*، بیروت: دارالکتب العربیه.
- سبحانی، جعفر (۱۳۷۹ش). *امامت*، تهران: ثقفی.
- سیوطی (۱۴۰۶ق). *تاریخ الخلفاء*، بیروت: دارالقلم.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۰۴ق). *الدرالمثور*، قم: کتابخانه مرعشی نجفی.
- سیوطی، جلال الدین (۱۴۱۰ق). *الجامع الصغیر*، بیروت: دارالکتب العلمیه.

- شریعتی، محمدتقی (۱۳۵۱ش). *خلافت و ولایت از نظر قرآن*. تهران: حیدری.
- شهیدی، سیدجعفر (۱۳۶۳ش). *تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان*. چاپ دوم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- شوکانی، محمدبن علی (۱۴۱۴ق). *فتح القادیر*، دمشق: دار ابن کثیر.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۰ش). *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه محمدباقر موسوی، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرانی، ابوالقاسم سلیمان (بی تا). *المعجم الصغیر*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- طبرسی، امین الدین فضل بن حسن (۱۳۷۰ش). *مجمع البیان*، تهران: فراهانی.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۵۶ش). *تفسیر طبری*، ترجمه گروهی از مترجمان، تهران: توس.
- غروی، سیدمحمدجواد (۱۳۷۹ش). *چندگفتار*، ترجمه سیدعلی اصغر غروی، تهران: نگارش.
- فخر رازی، محمدبن عمر (۱۴۲۰ق). *مفاتیح الغیب*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۰۸ق). *العین*، بیروت: دارالفکر.
- قرطبی، محمد (۱۴۱۳ق). *تفسیر قرطبی*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- قشیری نیشابوری، ابوالحسن مسلم (۱۴۱۶ق). *صحیح مسلم*، بیروت: دار ابن حزم.
- قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم (۱۴۱۳ق). *ینابیع الموده*، قم: شریف رضی.
- گنجی شافعی، عبدالله بن محمد (۱۴۰۱ق). *کفایه الطالب*، تهران: داراحیاء التراث، اهل البیت.
- متقی هندی، علاء الدین علی (۱۴۲۳ق). *کنز العمال*، بیروت: الرسالہ.
- مسعودی، ابوالحسن علی (۱۳۶۵ش). *مروج الذهب*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ سوم، بی جا: انتشارات علمی - فرهنگی.
- موسوی، سیدشرف الدین (۱۳۷۰ش). *المراجعات*، ترجمه محمدجعفر امامی، قم: سازمان تبلیغات اسلامی.
- میرخواند، هدایت (۱۳۸۰ش). *روضه الصفا فی سیره الانبیاء والملوک والخلفاء*، تصحیح جمشید کیان فر، تهران: اساطیر.
- نجمی، سیدمحمدباقر (۱۳۸۱ش). «موقعیت جغرافیایی غدیر خم»، *میقات حج*، ش ۲.
- نسائی، احمد (بی تا (الف)). *خصائص امیر المؤمنین*، قاهره: التقدم العلمیه.
- نسائی، احمد (بی تا (ب)). *السنن الکبری*، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- هیثمی، احمد ابن حجر (۱۳۸۵ش). *الصواعق المحرقة*، مصر: مکتبه القاهره.
- هیثمی، نورالدین علی (۱۴۰۲ق). *مجمع الزوائد*، بیروت: دارالکتب العربی.
- واحدی، علی (۱۴۱۱ق). *اسباب النزول*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- یاقوت حموی، شهاب الدین (بی تا). *معجم البلدان*، بیروت: داراحیاء التراث العربی.
- یعقوبی، احمد (۱۳۴۲ش). *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.